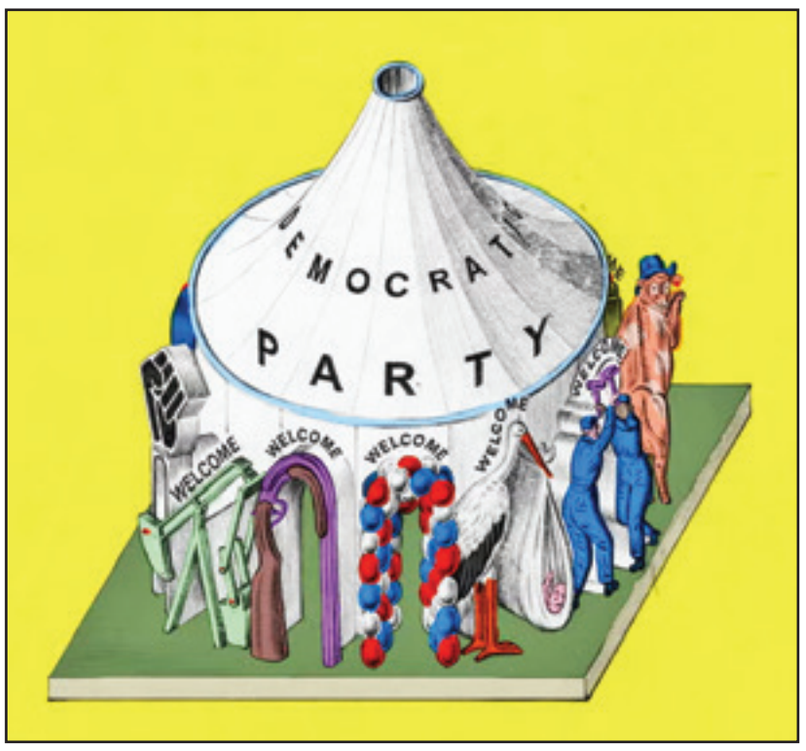
چشم‌انداز

داریوش دادگر

چالش فراگیری روایت آنتی‌ترامپیسم



پیروزی دموکرات‌ها در انتخابات میان‌دوره‌ای را می‌توان یکی از مهم‌ترین بازگشت‌های سیاسی این حزب در سال‌های اخیر دانست. کسب اکثریت در مجلس نمایندگان و سنا، آن هم در شرایطی که دونالد ترامپ با اتکا به پیروزی سال ۲۰۲۴ و تسلط جمهوری‌خواهان بر ساختار سیاسی واشینگتن، برنامه‌های خود را پیش می‌برد، نشان داد که جامعه امریکا بیش از آنکه با یک انتخاب قطعی درباره آینده سیاسی کشور مواجه باشد، از مسیر کنونی دولت ناراضی است. با این حال، یک پرسش اساسی همچنان بی‌پاسخ مانده است: آیا دموکرات‌ها توانسته‌اند یک بدیل سیاسی و فکری برای ترامپیسم ارائه کنند یا از نارضایتی عمومی از رئیس‌جمهور و عملکرد دولت او بهره برده‌اند؟ این پرسش اهمیت زیادی دارد، زیرا پیروزی در انتخابات و برخورداری از اکثریت در کنگره، به معنای داشتن یک برنامه منسجم برای اداره کشور نیست. دموکرات‌ها توانستند مخالفان ترامپ را زیر یک چتر انتخاباتی جمع کنند، اما این ائتلاف بیش از آنکه بر سر یک تصویر مشترک از آینده امریکا شکل گرفته باشد، بر مخالفت با وضعیت موجود استوار است. نارضایتی از تورم، هزینه‌های زندگی، سیاست‌های مهاجرتی، مداخلات نظامی و شیوه حکمرانی ترامپ، گروه‌های متفاوتی از رأی‌دهندگان را به سمت نامزدهای دموکرات سوق داد، اما کنار هم قرار گرفتن این گروه‌ها در برابر یک رئیس‌جمهور، به معنای توافق آنها درباره سیاست‌هایی نیست که باید پس از شکست او اجرا شود. از این منظر، انتخابات ۲۰۲۶ را باید همزمان یک پیروزی برای دموکرات‌ها و آغاز آزمونی دشوار برای آینده این حزب دانست. آنها اکنون باید ثابت کنند که فراتر از مخالفت با ترامپ، توانایی ارائه یک دستور کار سیاسی و اقتصادی مستقل را نیز دارند.

■ ائتلافی بر پایه مخالفت با ترامپ

یکی از ویژگی‌های مهم پیروزی دموکرات‌ها، تنوع سیاسی و ایدئولوژیک نیروهایی است که در آن نقش داشتند. در یک سوی این ائتلاف، میانه‌روهایی قرار دارند که بر مدیریت اقتصادی، ثبات نهادی، کاهش هزینه‌های زندگی و بازسازی اعتماد عمومی تأکید می‌کنند. در سوی دیگر، ترقی‌خواهان و چپ‌گرایانی حضور دارند که معتقدند مشکلات امریکا حاصل چند سیاست اشتباه یا عملکرد یک رئیس‌جمهور خاص نیست، بلکه ریشه در ساختار اقتصادی و سیاسی این کشور دارد. از نگاه آنها، تمرکز ثروت، نفوذ شرکت‌های بزرگ، نابرابری اقتصادی و ضعف نظام تأمین اجتماعی، مسائلی هستند که بدون تغییرات جدی قابل حل نخواهند بود. این دو جریان در انتخابات اخیر توانستند به موفقیت‌های قابل توجهی دست پیدا کنند. میانه‌روها با تأکید بر مسائل ملموس اقتصادی و ارائه تصویری از حکمرانی قابل پیش‌بینی، در حوزه‌های رقابتی رأی آوردند، در حالی که نامزدهای ترقی‌خواه نیز با شعارهایی درباره حقوق کارگران، مسکن ارزان، خدمات درمانی و مقابله با قدرت شرکت‌های بزرگ، بخشی از رأی‌دهندگان ناراضی را بسیج کردند. به همین دلیل، هر دو جناح اکنون خود را صاحب سهمی تعیین‌کننده در پیروزی حزب می‌دانند، اما این موفقیت انتخاباتی می‌تواند به منشأ اختلافات تازه تبدیل شود. میانه‌روها احتمالاً استدلال خواهند کرد که پیروزی دموکرات‌ها نتیجه فاصله گرفتن از مواضع رادیکال و تمرکز بر مسائل روزمره شهروندان بوده است. در مقابل، ترقی‌خواهان این نتیجه را نشانه شکست سیاست‌های محتاطانه و دفاع از وضع موجود خواهند دانست. آنها معتقدند دموکرات‌ها زمانی می‌توانند حمایت عمومی را حفظ کنند که به جای بازسازی نظم سیاسی پیشین، به مطالبات اقتصادی و اجتماعی رأی‌دهندگان پاسخ دهند. این اختلاف فقط یک مناقشه نظری نیست، بلکه مستقیماً بر نحوه استفاده دموکرات‌ها از اکثریت جدید در کنگره اثر خواهد گذاشت. آیا حزب باید بر اصلاحات محدود و توافق با جمهوری‌خواهان تمرکز یا از فرصت ایجاد شده برای پیشبرد برنامه‌های ساختاری استفاده کند؟ پاسخ به این پرسش، هویت سیاسی دموکرات‌ها در سال‌های آینده را تعیین خواهد کرد.

> **حزب دموکرات در سال‌های گذشته بارها درباره تهدیدهای ترامپیسم، تضعیف نهادهای دموکراتیک و خطر تمرکز قدرت هشدار داده، ولی مشکل حزب این است که هنوز نتوانسته از مخالفت با ترامپ به یک روایت سیاسی مستقل و فراگیر عبور کند**

■ دموکرات‌ها چه دارند؟

مشکل اصلی حزب دموکرات این است که هنوز نتوانسته از مخالفت با ترامپ به یک روایت سیاسی مستقل و فراگیر عبور کند. این حزب در سال‌های گذشته بارها درباره تهدیدهای ترامپیسم، تضعیف نهادهای دموکراتیک و خطر تمرکز قدرت هشدار داده است. این انتقادات همچنان برای بخش مهمی از جامعه امریکا اهمیت دارند، اما تجربه انتخابات اخیر نشان می‌دهد که مخالفت با ترامپ به‌تنهایی نمی‌تواند مبنای پایدار یک ائتلاف سیاسی باشد. رأی‌دهندگانی که به دلیل افزایش هزینه‌های زندگی، وضعیت مسکن، نگرانی‌های شغلی و فشارهای اقتصادی به دموکرات‌ها رأی داده‌اند، انتظار دارند این حزب راه‌حل‌هایی عملی ارائه کند. آنها به دنبال بازگشت به شرایط پیش از ترامپ نیستند. به‌ویژه آنکه بخش مهمی از نارضایتی اجتماعی در امریکا به دوره‌های پیشین نیز بازمی‌گردد. دموکرات‌ها اگر نتوانند توضیح دهند که چه تفاوتی میان برنامه اقتصادی آنها و سیاست‌های دولت‌های گذشته وجود دارد، ممکن است خیلی زود با همان بحران اعتمادی مواجه شوند که زمینه بازگشت ترامپیسم را فراهم کرد. در حوزه سیاست خارجی نیز وضعیت پیچیده‌تر است. مخالفت با جنگ ایران و انتقاد از هزینه‌های نظامی امریکا توانست بخشی از رأی‌دهندگان را حول یک مطالبه مشترک جمع کند، اما درباره چگونگی بازتعریف نقش امریکا در جهان، اختلافات جدی همچنان پابرجاست. بخشی از ترقی‌خواهان خواهان کاهش هزینه‌های نظامی و انتقال منابع به مسائل داخلی هستند، در حالی که جریان میانه‌رو بر حفظ تعهدات امنیتی امریکا و تداوم نقش رهبری این کشور در نظام بین‌الملل تأکید دارد. اختلاف بر سر مناسبات با اسرائیل، کمک‌های نظامی خارجی و نحوه مواجهه با چین و روسیه نیز می‌تواند این شکاف را تشدید کند. به همین دلیل، پیروزی دموکرات‌ها به معنای شکل‌گیری یک سیاست خارجی جایگزین و منسجم نیست. آنها در مخالفت با برخی تصمیمات ترامپ اشتراک نظر دارند، اما درباره جایگزین آن هنوز به توافق نرسیده‌اند. این مسئله در آستانه رقابت‌های ریاست‌جمهوری ۲۰۲۸ اهمیت بیشتری پیدا می‌کند. زمانی که حزب باید به جای یک ائتلاف ضدترامپ، نامزد و برنامه‌ای را به رأی‌دهندگان معرفی کند که بتواند درباره آینده امریکا تصویری روشن ارائه دهد.

در این میان، مسئله رهبری آینده حزب نیز اهمیت تعیین‌کننده‌ای دارد. چهره‌هایی مانند جفریز و شومر اکنون با مسئولیت دشوار حفظ انسجام ائتلافی مواجه‌اند که از نظر دیدگاه‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاست خارجی یکدست نیست. انتخابات اخیر به این حزب فرصت داده است تا خود را بازسازی کند، اما هنوز مشخص نیست کدام جریان و کدام نسل سیاسی قرار است مسئولیت این بازسازی را بر عهده بگیرد. رقابت‌های مقدماتی آینده می‌تواند این اختلافات را آشکارتر کند و حتی به منازعه‌ای جدی بر سر نامزد نهایی انتخابات ۲۰۲۸ تبدیل شود. در واقع، دموکرات‌ها اکنون با همان پرسشی مواجه‌اند که جمهوری‌خواهان پس از انتخابات ریاست‌جمهوری ۲۰۲۴ با آن روبه‌رو بودند. آیا یک حزب سیاسی می‌تواند با اتکا به مخالفت با رقیب، ائتلافی پایدار بسازد؟ پاسخ به این پرسش برای دموکرات‌ها اهمیت بیشتری دارد، زیرا آنها نه‌تنها باید از فرصت انتخاباتی خود استفاده کنند، بلکه باید نشان دهند که قادر به اداره کشوری هستند که از نظر اقتصادی، اجتماعی و سیاسی با شکاف‌های عمیقی مواجه است. پیروزی در انتخابات میان‌دوره‌ای، فرصتی برای بازسازی اعتبار حزب دموکرات فراهم کرده است، اما این فرصت به‌خودی خود به معنای بازگشت اعتماد عمومی نیست. حتی کنترل هر دو مجلس نیز تضمینی برای موفقیت برنامه‌های این حزب نخواهد بود، به‌ویژه آنکه ترامپ همچنان در کاخ سفید حضور دارد و از ابزارهای گسترده ریاست‌جمهوری، از جمله حق وتو، برخوردار است. مسئله اصلی این است که دموکرات‌ها می‌خواهند چه چیزی را جایگزین ترامپیسم کنند. بازگشت به سیاست‌های گذشته، دفاع از نهادهای سنتی و انتقاد از رفتارهای رئیس‌جمهور شاید برای پیروزی در یک انتخابات کافی باشد، اما برای ساختن یک اکثریت سیاسی پایدار کفایت نمی‌کند. امریکا با مجموعه‌ای از بحران‌های اقتصادی، اجتماعی و بین‌المللی مواجه است که پاسخ به آنها نیازمند برنامه‌ای فراتر از بازگشت به وضعیت پیشین است. شاید چالش بزرگ این حزب نه شکست دادن ترامپ، بلکه عبور از سیاستی باشد که تمام هویت آن را به مخالفت با ترامپ گره زده است. اگر دموکرات‌ها نتوانند از این مرحله عبور کنند، پیروزی امروز آنها ممکن است وقفه‌ای در مسیر قدرت‌گیری دوباره ترامپیسم باشد، نه آغاز دوره‌ای تازه در سیاست امریکا.

چالش

احسان شیخون

پرواز هزینه‌های جنگ امریکا با ایران از سبد خانوار به صندوق رأی

انتخابات میان‌دوره‌ای سوم نوامبر ۲۰۲۶ را باید فراتر از یک شکست انتخاباتی برای حزب جمهوری‌خواه ارزیابی کرد. دموکرات‌ها با پیروزی در هر دو مجلس کنگره، موازنه قدرت در واشینگتن را تغییر دادند و ترامپ را در نیمه دوم دوره ریاست‌جمهوری‌اش با یکی از دشوارترین وضعیت‌های سیاسی روبه‌رو کردند. این نتیجه در شرایطی رقم خورد که رئیس‌جمهور امریکا تلاش کرده بود انتخابات را به همه‌پرسی درباره عملکرد خود تبدیل کند و از هوادارانش خواسته بود چنان رأی بدهند که گویی شخص او در انتخابات حضور دارد. رأی‌دهندگان نیز دقیقاً همین کار را کردند. اما نتیجه برخلاف انتظارات کاخ سفید بود. در میان عوامل متعدد این شکست، از تورم و افزایش هزینه‌های زندگی گرفته تا سیاست‌های تجاری و تعرفه‌ای دولت، جنگ با ایران جایگاه ویژه‌ای داشت. جنگی که قرار بود قدرت نظامی امریکا و توانایی ترامپ برای تحمیل اراده واشینگتن به رقبای خارجی را به نمایش بگذارد، به یکی از مهم‌ترین نقاط ضعف سیاسی او در داخل کشور تبدیل شد. افزایش قیمت سوخت، نگرانی از طولانی‌شدن درگیری و هزینه‌های اقتصادی و نظامی آن، بخشی از جامعه امریکا را به این نتیجه رساند که سیاست خارجی تهاجمی دولت، بیش از آنکه امنیت و رفاه به همراه داشته باشد، هزینه‌های تازه‌ای بر دوش شهروندان گذاشته است.

■ جنگ و سبد خرید امریکایی‌ها

یکی از تناقض‌های مهم سیاست خارجی ترامپ این بود که او می‌خواست با نمایش قدرت در خارج از مرزهای امریکا، اعتبار سیاسی خود را در داخل تقویت کند. این منطق بر یک تصور آشنا در سیاست امریکا استوار بود. رئیس‌جمهوری که در عرصه بین‌المللی قاطع و قدرتمند ظاهر شود، می‌تواند حمایت داخلی را نیز به دست آورد اما تجربه جنگ ایران نشان داد که این رابطه همیشه برقرار نیست. قدرت نظامی زمانی می‌تواند به سرمایه سیاسی تبدیل شود که شهروندان احساس کنند دستاوردهای آن با هزینه‌هایی که می‌پردازند تناسب دارد. برای رأی‌دهنده امریکایی که با افزایش قیمت بنزین، فشار هزینه‌های مسکن و نگرانی از آینده اقتصادی مواجه است، اهمیت یک عملیات نظامی در خاورمیانه با اهداف راهبردی اعلام‌شده از سوی کاخ سفید سنجیده نمی‌شود. پرسش ساده‌تر و ملموس‌تر است: این جنگ چه چیزی به زندگی من اضافه کرده و چرا باید هزینه آن را بپردازم؟ جنگ با ایران، به‌ویژه از مسیر بازار انرژی، فاصله جغرافیایی میان خاورمیانه و زندگی روزمره امریکایی‌ها را از میان برد. اختلال در عرضه انرژی و افزایش قیمت سوخت، هزینه سیاست خارجی را به مسئله‌ای قابل لمس در اقتصاد خانوار تبدیل کرد. در چنین شرایطی، حتی آن دسته از رأی‌دهندگانی که ممکن است با هدف اعلام‌شده دولت برای مقابله با ایران موافق باشند، حاضر نیستند از یک جنگ طولانی و پرهزینه حمایت کنند. این همان نقطه‌ای است که سیاست خارجی از یک موضوع تخصصی و دور از دسترس افکار عمومی به مسئله‌ای انتخاباتی تبدیل می‌شود. ترامپ با این تصور وارد جنگ شد که نمایش قدرت می‌تواند ضعف‌های داخلی را تحت‌الشعاع قرار دهد، اما نتیجه انتخابات نشان داد که هزینه‌های جنگ ممکن است در همان جایی ظاهر شوند که دولت کمترین آمادگی را برای مواجهه با آن دارد: پای صندوق رأی.

■ شکست راهبردی یا بحران مدیریت سیاسی؟

رأی‌دهندگان امریکایی با مجموعه‌ای از نارضایتی‌ها مواجه بودند. تورم، هزینه زندگی، سیاست‌های تعرفه‌ای، نگرانی از وضعیت اقتصادی و نارضایتی از شیوه حکمرانی ترامپ در کنار جنگ، تصویری از دولتی ساخته‌اند که وعده‌های انتخاباتی‌اش با واقعیت عملکرد آن فاصله گرفته است. نکته مهم این است که ترامپ در انتخابات ۲۰۲۴ با وعده پایان دادن به جنگ‌های خارجی و اولویت دادن به مسائل داخلی به قدرت بازگشته بود. بخش مهمی از پایگاه سیاسی او، به‌ویژه در جنبش ماگا، از مداخله نظامی پرهزینه امریکا در خارج از مرزها خسته بود. بنابراین، ورود به جنگی گسترده با ایران نه‌تنها یک تصمیم سیاست خارجی، بلکه نوعی فاصله گرفتن از یکی از وعده‌های محوری ائتلاف انتخاباتی ترامپ محسوب می‌شد. واکنش‌های پس از انتخابات نیز این شکاف را آشکار کرد. جی‌دی ونس، معاون رئیس‌جمهور، در ارزیابی شکست جمهوری‌خواهان، جنگ ایران را عامل اصلی این نتیجه دانست و به‌صراحت اعلام کرد که دلیل شکست حزب، جنگ بوده است. ترامپ نیز نقش جنگ در شکست انتخاباتی را پذیرفت. این موضوع نشانه‌ای از آغاز مناقشه‌ای جدی در درون حزب جمهوری‌خواه درباره هزینه‌ها و دستاوردهای سیاست خارجی ترامپ است. در واقع، مسئله فقط این نیست که جنگ ایران به محبوبیت رئیس‌جمهور آسیب زده است؛ مسئله عمیق‌تر، شکاف میان وعده سیاسی ترامپ و عملکرد دولت اوست. رئیس‌جمهوری که با انتقاد از مداخلات نظامی دولت‌های پیشین و تأکید بر اولویت امریکا به قدرت رسید، اکنون باید درباره جنگی پاسخگو باشد که هزینه‌های آن به داخل اقتصاد امریکا منتقل شده است.

■ کنگره دموکرات

پیروزی دموکرات‌ها در هر دو مجلس کنگره، پیامدهای مهمی برای ادامه جنگ و سیاست خارجی امریکا خواهد داشت. اگرچه رئیس‌جمهور همچنان فرمانده کل نیروهای مسلح است و اختیارات گسترده‌ای در تصمیم‌گیری‌های نظامی و دیپلماتیک دارد، اما کنگره ابزارهای مهمی برای محدود کردن دولت در اختیار دارد. کنترل بودجه، نظارت بر عملکرد دستگاه‌های نظامی و امنیتی، بررسی قراردادهای دفاعی و اعمال فشار بر انتصاب‌های کلیدی، از جمله این ابزارهاست. دموکرات‌ها اکنون فرصت دارند تصمیمات دولت درباره جنگ ایران را با نظارت و پرسشگری جدی‌تری مواجه کنند. آنها می‌توانند هزینه‌های جنگ را به موضوعی محوری در مناقشات بودجه‌ای تبدیل کنند و درباره اهداف، دستاوردها و چشم‌انداز ادامه درگیری از دولت توضیح بخواهند. کنترل سنا نیز به آنها امکان می‌دهد در تأیید مقام‌های ارشد دولت نقش تعیین‌کننده‌تری داشته باشند. با این حال، نباید از این تغییر موازنه انتظار توقف خودکار جنگ یا تغییر فوری سیاست خارجی امریکا را داشت.



ترامپ همچنان از حق وتو برخوردار است و اختیارات رئیس‌جمهور در حوزه فرماندهی نظامی و سیاست خارجی نیز به‌سادگی قابل سلب نیست. بنابراین، نتیجه انتخابات بیش از آنکه به معنای پایان سیاست تهاجمی واشینگتن باشد، به معنای افزایش هزینه سیاسی و نهادی ادامه آن است. نتیجه انتخابات میان‌دوره‌ای امریکا یک پیام مهم‌تر نیز دارد. قدرت نظامی یک کشور به معنای توانایی آن برای دستیابی به اهداف سیاسی نیست. واشینگتن ممکن است از برتری تسلیحاتی و ظرفیت عملیاتی گسترده‌ای برخوردار باشد، اما تبدیل این برتری به یک نتیجه سیاسی پایدار، به مجموعه‌ای از متغیرهای دیگر وابسته است. از مقاومت طرف مقابل و شرایط منطقه‌ای گرفته تا وضعیت اقتصاد داخلی و میزان تحمل افکار عمومی. برای ایران نیز مهم است که این تحول را نه به‌عنوان نشانه تغییر قطعی سیاست امریکا، بلکه به‌مثابه آشکار شدن محدودیت‌های داخلی قدرت واشینگتن ارزیابی کند. اختلاف میان کاخ سفید و کنگره، نارضایتی اقتصادی رأی‌دهندگان و شکاف در ائتلاف سیاسی ترامپ، همگی متغیرهایی هستند که می‌توانند بر محاسبات آینده دولت امریکا تأثیر بگذارند، اما اتکا به اختلافات داخلی امریکا، بدون درک تداوم ظرفیت‌های نظامی و اجرایی رئیس‌جمهور، می‌تواند به برآوردی نادرست از شرایط منجر شود. در نهایت، انتخابات سوم نوامبر را می‌توان رأی منفی بخشی از جامعه امریکا به تصور ترامپ از قدرت دانست. تصوری که بر اساس آن، برتری نظامی، فشار اقتصادی و نمایش اراده سیاسی می‌توانند به‌تنهایی معادلات بین‌المللی را تغییر دهند، اما صندوق‌های رأی نشان دادند که سیاست خارجی حتی برای قدرتمندترین کشور جهان نیز از محدودیت‌های سیاست داخلی، اقتصاد و افکار عمومی جدا نیست. ترامپ جنگ را با این تصور آغاز کرد که می‌تواند از طریق قدرت نظامی، موقعیت امریکا را در خاورمیانه بازتعریف کند، اما اکنون با کنگره‌ای روبه‌روست که در اختیار مخالفان سیاسی او قرار گرفته و انتخاباتی که قرار بود پشتوانه داخلی سیاست‌هایش باشد، به ابزاری برای محدود کردن آن تبدیل شده است. شاید مهم‌ترین پیام انتخابات ۲۰۲۶ همین باشد که امریکا می‌تواند جنگ را آغاز کند، اما نمی‌تواند هزینه‌های آن را از سیاست داخلی خود جدا نگه دارد.

دورنما

ترجمه: زهرا سادات آفرینی

چشم‌انداز نظم بین‌المللی ۲۰۲۸ در سیاست خارجی امریکا



■ توماس رایت*

انتخابات میان‌دوره‌ای، آغاز کارزار ریاست‌جمهوری حزب دموکرات برای سال ۲۰۲۸ را رقم زند. پس از دو سال بحث و بررسی درباره درس‌هایی که باید از شکست کامالا هریس در انتخابات ۲۰۲۴ گرفت، این رقابت یکی از آزادترین و گسترده‌ترین مباحث درباره آینده سیاست‌های حزب دموکرات، از جمله سیاست خارجی، در چندین نسل اخیر است که در عین حال می‌تواند از مهم‌ترین و سرنوشت‌سازترین رقابت‌ها نیز باشد. چشم‌انداز راهبردی جهان در سال ۲۰۲۹، در مسیر تبدیل‌شدن به دشوارترین و بی‌رحمانه‌ترین محیط بین‌المللی از زمان اوج جنگ سرد قرار دارد. از این‌رو، دموکرات‌ها باید هرچه زودتر دیدگاه‌ها و برنامه‌های خود را مطرح کنند و بسنجند که این دیدگاه‌ها، هم در میان رأی‌دهندگان و هم در برابر روند تحولات جهانی چه جایگاهی پیدا می‌کنند. حزب دموکرات، به‌طور کلی، به دو اردوگاه تقسیم شده است: میانه‌روها که در حوزه سیاست خارجی بر رقابت راهبردی، احیای قدرت ملی ایالات متحده و تعمیق ائتلاف‌ها تمرکز دارند و ترقی‌خواهان که برنامه‌ای ایجابی‌تر را با تأکید بر چالش‌های مشترک و همکاری جهانی پیشنهاد می‌کنند. در شرایطی که دولت دوم ترامپ همچنان پروژه برهم‌زدن نظم جهانی شکل گرفته پس از جنگ جهانی دوم را دنبال می‌کند، اختلاف‌نظرهای درون هر یک از این دو اردوگاه، دست‌کم به‌اندازه اختلافات میان آنها اهمیت دارد. اگر اختلاف‌نظرهای اصلی حزب در حوزه سیاست خارجی - درباره آینده نظم بین‌المللی، اسرائیل، هوش مصنوعی، چین و اقتصاد جهانی - از همین حالا میان نامزدهای احتمالی، مقام‌های پیشین و اندیشمندان برجسته به بحث گذاشته نشود و رأی‌دهندگان فرصت نیابند میان گزینه‌های منسجم و روشن، انتخابی آگاهانه داشته باشند، ممکن است سال نخست دولت دموکرات آینده صرف بلاتکلیفی و درگیری‌های درون‌حزبی شود.

■ دوره‌طولانی آشفتگی‌های ژئوپلیتیکی

سه رئیس‌جمهور دموکراتی که پس از پایان جنگ سرد روی کار آمده‌اند، هر یک به شکلی، نظم بین‌المللی تحت رهبری ایالات متحده را به یکی از پایه‌های اصلی سیاست خارجی خود تبدیل کرده‌اند، اما جو بایدن رئیس‌جمهور پیشین امریکا از احیای آن نظم پس از دوران ترامپ سخن می‌گفت و در عمل دولتی با رویکرد احیای وضع پیشین نداشت. در دولت بایدن، تشدید رقابت راهبردی با چین و روسیه و ظهور چالش‌های مشترکی همچون همه‌گیری کرونا، نشانه فروپاشی بیرونی نظم دوران گذشته تلقی می‌شد؛ وضعیتی که تغییرات اساسی در راهبرد امریکا را ضروری می‌کرد. بایدن سیاست اقتصادی خارجی امریکا را از تجارت آزاد و جهانی‌شدن به سمت سیاست صنعتی، تاب‌آوری و رهبری فناورانه سوق داد و در مقایسه با رؤسای‌جمهور دموکرات پیش از خود، موضعی قاطعانه‌تر در برابر پکن و مسکو اتخاذ کرد. میانه‌روها در ارزیابی عملکرد دولت بایدن، اکنون فعالانه درباره این موضوع بحث می‌کنند که آیا دولت دموکرات آینده می‌تواند نظم بین‌المللی تحت رهبری امریکا را احیا و اصلاح کند یا اینکه ایالات متحده باید خود را با دوره‌ای طولانی از آشفتگی‌های ژئوپلیتیکی وفق دهد. در حال حاضر، اختلاف آنها بیشتر در تشخیص و تحلیل شرایط است تا در نسخه‌های سیاستی پیشنهادی. همه آنها از تعمیق ائتلاف‌ها و مشارکت‌ها، نوسازی ارتش، اصلاح و تقویت پایگاه صنعتی دفاعی، تحکیم بازدارندگی، مقابله با چالش‌های فراملی مانند سلامت عمومی جهانی و پیگیری دیپلماسی واقع‌بینانه با رقبای امریکا حمایت می‌کنند.

■ برتری جویی ناکام

میانه‌روها همچنین اتفاق‌نظر دارند که ترامپ قدرت و نهادهای امریکا را به‌شدت تضعیف کرده است؛ هرچند همچنان نسبتاً به توانایی کشور برای بازیابی قدرت خود خوش‌بین هستند. با این حال، بیشتر آنها می‌دانند جهانی که رئیس‌جمهور دموکرات بعدی در سال ۲۰۲۹ به ارث خواهد برد، با جهانی که بایدن در سال ۲۰۲۱ تحویل گرفت، تفاوت دارد. پیروزی در انتخابات به معنای پایان ترامپیسم نخواهد بود. جنبش «اول امریکا» احتمالاً همچنان نیرویی مسلط در حزب جمهوری‌خواه باقی خواهد ماند و متحدان و شرکای ایالات متحده ناچار خواهند بود خود را در برابر تغییرات چشمگیر سیاست خارجی امریکا از یک انتخابات تا انتخابات بعدی آماده کنند و راه‌هایی برای مصون‌ماندن از پیامدهای آن بیابند. حتی اگر رئیس‌جمهور دموکرات بتواند قدرت امریکا را بازسازی و نهادهای آسیب‌دیده را ترمیم کند، بازگرداندن اعتماد بین‌المللی به پایداری و دوام تعهدات ایالات متحده بسیار دشوارتر خواهد بود. ترقی‌خواهان حزب معتقدند دستگاه سیاست خارجی امریکا طی ۲۵ سال گذشته، با دنبال کردن برتری‌جویی ایالات متحده آن هم به هر قیمت، شکست خورده است. آنها نظم تحت رهبری امریکا را از نظر ساختار و کارنامه عملکرد، عمیقاً معیوب می‌دانند و اینطور ارزیابی می‌کنند که اجرای گزینشی اصول «نظم مبتنی بر قواعد» واشینگتن، خود این نظم را تضعیف کرده است. الکساندریا اوکاسیو-کورتز نماینده نیویورک، در کنفرانس امنیتی مونیخ در سال ۲۰۲۶ این موضوع را چنین بیان کرد: «در نظمی مبتنی بر قواعد، ریاکاری به نقطه‌ضعف تبدیل می‌شود.» ترقی‌خواهان خواهان نظمی مبتنی بر قواعد هستند که اصول خود را به‌طور یکسان و بدون تبعیض اجرا کند؛ حتی اگر این رویکرد محدودیت‌هایی برای ایالات متحده به همراه داشته باشد.

■ نقش محدودتر امریکا

بسیاری از ترقی‌خواهان، به رهبری برنی سندرز سناتور مستقل ایالت ورمانت، همچنین معتقدند که الیگارشی جهانی تهدیدی برای دموکراسی است و شرکت‌های بزرگ فعال در حوزه‌های دفاعی، فناوری و مالی را بخشی از یک نظام فاسد می‌دانند. از نظر آنها، منافع شرکت‌های بزرگ به افزایش بیش از حد هزینه‌های نظامی، مداخلات نادرست و شکل‌گیری اقتصاد جهانی‌ای دامن زده است که به‌جای کارگران، به سود شرکت‌های چندملیتی عمل می‌کند. ترقی‌خواهان معتقدند آشفتگی‌های دو سال گذشته، ظهور نظمی چندقطبی را سرعت بخشیده است؛ نظمی که در آن ایالات متحده همچنان نقشی مهم، اما محدودتر، ایفا خواهد کرد. به گفته بن رودز، معاون پیشین مشاور امنیت ملی باراک اوباما، واشینگتن باید دوباره با جهان وارد تعامل شود، اما نه در جایگاه یک قدرت هژمونیک. امریکایی‌ها عادت کرده‌اند کشورشان را، حتی زمانی که از قدرت نظامی استفاده می‌کند، در مجموع نیرویی در خدمت خیر و صلاح جهان بدانند، اما ترقی‌خواهان به حمایت امریکا از جنگ اسرائیل در غزه و اقدامات دولت ترامپ در ایران و ونزوئلا اشاره می‌کنند و آنها را نمونه‌هایی از آسیب‌های گسترده‌ای می‌دانند که مداخله‌گرایی می‌تواند به بار آورد. بسیاری از آنها معتقدند ایالات متحده باید فقط در دفاع از خود وارد جنگ شود و آن هم با مجوز کنگره، همان‌گونه که قانون اساسی مقرر کرده است. آنها همچنین خواهان کاهش بودجه دفاعی‌ای هستند که از نظرشان بیش از اندازه متورم شده و رؤسای‌جمهور را به انتخاب اقدام نظامی به‌جای دیپلماسی سوق می‌دهد.

■ مناقشه‌های جدید پیش‌رو

گروه متمایزی از اندیشمندان که معمولاً به ترقی‌خواهان نزدیک هستند، خود را با مکتب خویشتنداری در سیاست خارجی همسو می‌دانند. این گروه در اهمیت محوری ژئوپلیتیک با میانه‌روها هم‌نظر هستند، اما می‌خواهند میزان درگیرشدن ایالات متحده در آن را کاهش دهند. از نظر آنها تلاش واشینگتن برای دستیابی به برتری نظامی، این کشور را بیش از حد درگیر کرده و بی‌دلیل به منازعات و بحران‌ها کشانده است. آنان از رویکردی گزینشی‌تر حمایت می‌کنند که بر شمار محدودتری از منافع حیاتی متمرکز باشد، تعهدات خارجی امریکا را کاهش دهد و بر دیپلماسی تأکید کند؛ حتی اگر نتیجه آن در خارج از کشور با ارزش‌های مورد قبولشان در تضاد باشد. با وجود تفاوت این دیدگاه‌ها، میان میانه‌روها و ترقی‌خواهان نقاط توافق بسیاری وجود دارد. هر دو اردوگاه از ناتو، اتحادیه اروپا و ائتلاف‌های واشینگتن در منطقه هند و اقیانوس آرام حمایت می‌کنند. هر دو خواهان ایستادگی در برابر ولادیمیر پوتین رئیس‌جمهور روسیه و کمک به اوکراین هستند. هر دو با جنگ ایران مخالفند و هر دو خواهان ریشه‌کن کردن فساد هستند. با این حال، در کنار اختلافاتی که از گذشته حزب را دچار شکاف کرده‌اند، مناقشه‌های تازه‌ای نیز به‌تدریج در میان اردوگاه‌های مختلف و در درون هر یک از آنها در حال ظهور است.

* پژوهشگر ارشد مؤسسه بروکینگز و ریاست بخش برنامه‌ریزی راهبردی شورای امنیت ملی امریکا در دولت بایدن
فارن افرز
۳ نوامبر ۲۰۲۶